

## خامنه ای نمی فهمد، هاشمی رفسنجانی بفهمد

یکم- طرح مسأله: اگر آن محروم زنده بود، شاید جمله ی آغازین کتابش را این گونه بازسازی می کرد:

"شبحی در حال تسخیر ایران است. شبح جنگ و نابودی. قدرت های بین المللی و منطقه ای و خامنه ای و مریدانش برای راندن این شبح بر سر ایران در اتحادی شوم شرکت جسته اند".

این خطر به طور جدی هنوز درک نشده و نمی شود. هاشمی رفسنجانی و اصلاح طلبان میزان جدیت این خطر را نمی دانند. این وضعیت محصول علل و دلایل متعددی است:

الف- عدم شناخت ساختار سیاسی آمریکا و نوع رابطه اش با دولت اسرائیل،

ب- عدم درک میزان نفوذ "لابی طرفدار اسرائیل" بر سیاست خارجی آمریکا،

پ- عدم اطلاع از سیاست هایی که لابی طرفدار اسرائیل در رابطه ی با ایران به دولت آمریکا تحمیل می کند،

ت- عدم اطلاع از سیاست هایی که عربستان سعودی، قطر و... در رابطه ی با ایران اینک تعقیب می کنند،

ث- عدم وقوف بر پیامدهای ویرانگر تحریم های فلج کننده ی اقتصادی بر جامعه ی ایران، نه لزوماً رژیم جمهوری اسلامی.

چ- جدی نگرفتن طرح های تجزیه طلبانه

اگر این متغیرها به خوبی شناخته می شد، همه به گونه ی دیگری عمل می کردند.

مدعا این است: خامنه ای و دولت های غربی و منطقه، ایران را در مسیری انداخته اند که پایانی جز نابودی درونی، جنگ و تجزیه در پیش ندارد.

هر فرد و گروهی که خواهان حفظ موجودیت ایران و ایرانیان و عدم کلنگی شدن آن است، می بایست از این منظر نیز به انتخابات 24 خرداد 92 (رد صلاحیت هاشمی و مشایی و...) بنگرد. اما صرف انتخابات حلال این مسأله ی هولناک نیست. حال:

این مدعا را چگونه می توان موجه ساخت؟

در صورت تأیید مدعا، راه برون رفت از چنبره ی این سرنوشت هولناک چیست؟

دوم- **دموکراسی تحت سلطه ی لابی های آمریکا:** آمریکا جامعه ای آزاد با ساختار سیاسی دموکراتیک است. نه تنها در مهاجرپذیری روادار است، بلکه هیچ دولتی به اندازه ی دولت آمریکا به روی خارجی ها باز نیست، تا آنجا که به غیر از رئیس جمهور که باید زاده ی آمریکا باشد، بقیه ی پست های سیاسی و

نظامی و قضایی و امنیتی به روی خارجیان گشوده است. بر ساختن بهترین دانشگاه های جهان، محصول مردمی کوشا و دانش طلب بوده است. اما هیچ یک از دموکراسی های موجود، مصداق تمام عیار ایده و نظام دموکراتیک نیستند.

به عنوان نمونه، **ناظران و ناقدان آمریکایی می گویند** ساختار دموکراتیک آمریکا به گونه ای ساخته شده است که قدرت همیشه میان دو حزب دموکرات و جمهوری خواه تقسیم می شود. ساختار انتخابات ریاست جمهوری به گونه ای طراحی شده است که هیچ گاه، هیچ "غیر خودی" - یعنی غیر از حزب دموکرات و حزب جمهوری خواه- نتواند از آن بالا رفته و اندک خطری برای این سیستم توزیع قدرت ایجاد کند. در عین حال بیل کلینتون- رئیس جمهور وقت- به طور مبسوط توضیح می دهد که چگونه جمهوری خواهان با دوز و کلک جرج بوش را جایگزین ال گور- پیروز انتخابات ریاست جمهوری- کردند (بیل کلینتون، **زندگی من**، برگردان محمد رضا رضایی هنجی/ میترا معتضد، نشر البرز، جلد دوم، صص 1303-1300). جمهوری خواهان از طریق دیوان عالی کشور مانع بازشماری آرای ایالت فلوریدا شده و دیوان بازشماری را مغایر قانون اساسی قلمداد کرد. کلینتون تقلب بزرگ انتخاباتی- جایگزین کردن بوش به جای گور- را "روز سیاه آمریکا" خواند و نوشت:

"دعوی حقوقی بوش، در مقابل گور، در تاریخ به عنوان یکی از بدترین احکام دیوان عالی در سراسر کشور به ثبت خواهد رسید و در کنار مورد حقوقی درد اسکات قرار خواهد گرفت که اظهار می داشت، برده ای که برای آزادی خویش می گریخت، هنوز هم مایملک مالکش به شمار می آمد و باید به وی بازگردانیده می شد؛ و نیز دعوی حقوقی پلسی در مقابل فرگوسن، که از قانونی بودن تبعیض نژادی پشتیبانی می کرد؛ و همچنین موارد حقوقی مربوط به دهه های بیست و سی که حمایت های قانونی از کارگران، همچون قوانین مربوط به حداقل دستمزد و قوانین مربوط به حداکثر ساعات کاری هفته را به عنوان نقض حق مالکیت کارفرمایان به شمار می آورد و آنها را باطل می کرد؛ و همچنین دعوی حقوقی کورماتسو، که در آن، دیوان عالی کشور، پس از واقعه ی پرل هاربر، بازداشت همه جانبه ی افراد ژاپنی- آمریکایی و نگهداری آنان در اردوگاهها تأکید کرد. ما همه ی آن برهه های زمانی را پشت سر گذاشته و مفروضات همه ی آن احکام ارتجاعی گذشته را رد کرده بودیم. می دانستم آمریکا این روز سیاه را نیز پشت سر خواهد گذاشت که در آن، پنج قاضی جمهوریخواه، تنها به دلیل این که می توانستند این کار را انجام دهند، حق رأی هزاران نفر از هموطنان آمریکایی خود را از آنان سلب کردند" (**زندگی من**، صص 1302-1303).

جیمی کارتر- رئیس جمهور اسبق آمریکا از حزب دموکرات- در روزنامه ی **نیویورک تایمز** 91/4/5 می نویسد که دولت آمریکا 10 ماده از 30 ماده ی اعلامیه جهانی حقوق بشر را نقض می کند. کارتر به شدت با حمله ی هواپیماهای بدون سرنشین و کشتن صدها غیرنظامی بی گناه مخالفت می ورزد. برندن بریانت 27 ساله در **گفت و گوی با رادیوی NPR** به عنوان خلبانی که از تگزاس هواپیماهای بدون سرنشین را هدایت و شلیک کرده، به خوبی توضیح می دهد که چگونه کودکان را می کشند. به عنوان نمونه در توضیح یکی از موارد شلیک موشک می گوید:

"حدس زده می‌شد که سه نفر هنوز در آن ساختمان باقی‌مانده اند که هر سه مردان نظامی بودند. ما گوشه‌ی ساختمان را هدف قرار می‌دهیم. تصمیم به آتش می‌گیریم، و شلیک می‌کنیم. حالا فقط شش ثانیه مانده که موشک به هدف اصابت کند، و در همان لحظه چیزی از گوشه‌ی ساختمان شروع به دویدن می‌کند. به نظر می‌رسد یک انسان کوچک است. هیچ جور دیگری نمی‌توانم آن را توصیف کنم. آن یک انسان دوپاست، دو پای کوچولو. و موشک اصابت می‌کند. دیگر نشانی از آن موجود نیست. بخش بزرگی از ساختمان فرو می‌ریزد".

برندن برایانت در بخش دیگری از همین مصاحبه می‌گوید:

"یک روز در اواخر سال 2010، در محل کار، دیواری داشتیم که روی آن پنج قطعه عکس از رهبران القاعده را چسبانده بودیم. یاد می‌آید یک روز از راه رسیدم و چشمم افتاد به یکی از این عکس‌ها و بی‌اختیار گفتم امروز نوبت کدوم یک از این مادر... (بلیپ) است که نفله اش کنیم؟ بعد یک دفعه جلو خودم را گرفتم! به خودم گفتم این من نیستم که این‌طور حرف می‌زند. این نمی‌تواند کسی باشد که من هستم. این طرز فکر من نیست، به من یاد داده‌اند که به نفس زندگی انسانی احترام بگذارم، حتا اگر مجبور باشیم به هنگام جنگ این زندگی را قطع کنیم، باید این کار با احترام باشد. اما آن لحظه من داشتم آرزو می‌کردم که یک نفر کشته شود. بعد تلاش کردم با چند نفر در این باره مشورت کنم، اما نکته این است که تمام جمع افرادی که در خلبانی این ملخک‌ها کار می‌کنند در این باره سکوت می‌کنند. اصلاً در مورد کار صحبتی نمی‌شود. در نتیجه من هم دهانم را بستم و دیگر از احساسم با کسی حرفی نزدم".

اخیراً نیز جنجالی حول محور شنود و ضبط کلیه‌ی مکالمات خبرنگاران خبرگزاری آسوشیتدپرس توسط اف بی آی برپا شده که بدین ترتیب دیگر هیچ رسانه ای امنیت ندارد، متمم اول قانون اساسی نقض شده و منابع رسانه‌ها از سر ترس دیگر اقدام به درز اخبار نخواهند کرد. اریک هولدر - دادستان کل آمریکا - در پاسخ گفته است که این موضوع یا بدون اجازه من صورت گرفته و یا من بدون خواندن متن مجوز این اقدام را امضا کرده‌ام. زو لافگرن - عضو دموکرات مجلس نمایندگان - گفته است: واضح است اقدامات وزارت دادگستری آمریکا متمم اول قانون اساسی این کشور را نقض کرده است که آزادی رسانه‌ها را تضمین می‌کند. اما اوباما گفته است که بابت این عمل عذرخواهی نخواهد کرد.

ناقدان می‌گویند که دموکراسی آمریکا در چنگال لابی‌ها اسیر است. بالاترین دولتمردان آمریکا می‌گویند ورود اعضای دو حزب جمهوری خواه و دموکرات به قدرت، تحت سلطه‌ی "لابی‌هاست. لابی‌ها از این طریق بر کنگره و سنا سلطه یافته‌اند. رابرت پک - که از 1969 تا 1995 در سنا بود - فرایند سیطره یابی لابی‌ها بر سنا را توضیح داده است. دال بامپرز - از اعضای سابق سنا - نیز گفته است که لابی‌ها با آرای مخالف منافع خود چگونه برخورد می‌کنند:

"این گروه‌ها برای برخورد با آنهایی که در مقابلشان می‌ایستادند روشهای بسیار خشنی را به کار می‌بردند. ناگهان هر رأی عواقب سیاسی پیدا کرد".

دان روستنکسکی - نماینده‌ی سابق و رییس کمیته‌ی روشها و منابع کنگره - در این مورد گفته است:

"لابیها، گروه های ذینفع، و محافل تجاری همگی طرحهای مورد علاقه ی خود را دارند. اگر شما طرحی را علنی تهیه کنید نمایندگان کنگره به اعضای لابیها نگاه می کنند و آنها هم آری یا نه را با اشاره ی سر به نمایندگان می گویند".

"لابی سلاح" یکی از قدرتمندترین لابی های مسلط بر کنگره ی آمریکا است. بیل کلینتون- رئیس جمهور آمریکا 2000-1992- بخوبی از سیطره ی این لابی بر کنگره سخن گفته است(رجوع شود به مقاله ی "[آزادی و امنیت مسلحانه ی آمریکا](#)") و نشان می دهد که آنان چه نقش عظیمی در انتخاب رئیس جمهور بازی می کنند. کلینتون می نویسد: "در بخش یل، گور با کسب 47 درصد آراء، از بوش که پنجاه درصد آراء را کسب کرده بود، شکست خورد. انجمن ملی تفنگ آن کار را انجام داد...گروه جلب رأی طرفدار اسلحه، کوشید در میثیگان و پنسیلوانیا ال گور را شکست دهد" (*زندگی من*، ص 1295).

پس از حمله ی مسلحانه به دبستان در نیوتاون(در 14 سپتامبر 2012)، و کشته شدن 27 تن که 20 تن از آنان کودکان 5 تا 10 ساله بودند، اوپاما به طور جدی خواهان محدودیت استفاده ی از سلاح توسط افراد دارای سوء پیشینه شد. یعنی قصد داشت طرحی را که در زمان بیل کلینتون تصویب و در سال 2004 در زمان بوش پایان یافت، تجدید کند. کنگره طرح اوپاما را رد کرد. اوپاما در اعتراض به عمل کنگره، در کاخ سفید کنفرانسی مطبوعاتی با حضور پدر یکی از کودکان کشته شده ترتیب داد. اوپاما **گفت**:

"در مجموع امروز در واشنگتن روز شرمساری بود...رقبای من محاسبه ی سیاسی کرده اند که مبدا لابی اسلحه و اقلیت پر سر و صدای دارندگان سلاح مانع انتخاب شدنشان در دور بعدی بشود".

بدین ترتیب، سیطره ی لابی اسلحه بر کنگره ی آمریکا، توسط بیل کلینتون و باراک اوپاما بازگو می شود.

**سوم- سیاست خاورمیانه ای در چنگال لابی طرفدار اسرائیل:** بخش اول داستان شاید ارتباط مستقیمی با ما- ایرانی ها- نداشته باشد. اما "لابی طرفدار اسرائیل"- آی پک- از نظر رتبه، همیشه در رتبه ی اول یا دوم نفوذ بر کنگره قرار داشته است. جان میر شایمر و استفن والت- دو استاد دانشگاه هاروارد و شیکاگو- در "لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا" این مدعا را به خوبی تبیین کرده اند.

چاک هیگل- وزیر دفاع جمهوری خواه اوپاما- به دلیل این که قبلاً گفته بود که کنگره ی آمریکا تحت سیطره ی "لابی یهودی" قرار دارد، مدتها جمهوری خواهان مانع تشکیل جلسه ی سنا برای بررسی صلاحیت او شدند. در نهایت که جلسه تشکیل شد، پرسش های زیادی در این باره از او کردند. او مجبور به اصلاح سخن خود شد. اما نکته ی اساسی این است که مدعای اصلی خود را تکرار کرد و فقط به جای "لابی یهودی" از "لابی طرفدار اسرائیل" سخن راند. او **گفت**: "قبلاً هم گفته ام که اشاره ی من به لابی یهودی نامناسب بوده است. می بایست بگویم لابی طرفدار اسرائیل ...".

زامداران و سیاستمداران ایران باید صدها بار این جمله ی وزیر دفاع کنونی آمریکا را خوانده و درباره ی آن به بیندیشند: مجلس نمایندگان آمریکا تحت سیطره ی "لابی طرفدار اسرائیل" است. فقط کنگره

نیست، سنا هم در همین وضعیت قرار دارد. این واقعیت، دولت آمریکا را به حمایت بی چون و چرا از دولت اسرائیل سوق داده است (رجوع شود به مقاله ی ["تنها شدن آمریکا در حمایت از ستم"](#)).

**چهارم- لابی طرفدار اسرائیل و قانونی کردن حمله ی نظامی به ایران:** مهمترین مقامات سیاسی و امنیتی پیشین اسرائیل، مدعیات نتانیاهاو درباره ی "خطر حیاتی" قلمداد کردن ایران و "خط قرمز" کشیدن برای آن را اخیراً [در نیویورک رد کرده اند](#). حتی نتانیاهاو در 92/2/9 [گفت:](#) "ایران از خط قرمزی که در سازمان ملل از آن سخن گفتیم [یعنی غنی سازی اورانیوم]، هنوز عبور نکرده است".

آنتونی کوردزمن در گزارشی که از سوی مرکز مطالعات راهبردی واشینگتن CSIS انتشار یافته و روزنامه های اسرائیل در 92/2/7 آن را منتشر کرده اند، [می نویسد:](#) این اسرائیل نیست که از سوی جمهوری اسلامی ایران مورد تهدید است که اتفاقاً این ایران است که از ناحیه موشک های پر قدرت و بمب های هیدروژنی که در دست اسرائیل است، مورد "خطر حیاتی" قرار دارد و اسرائیل به توانی رسیده که می تواند با حمله به شهرهای پر جمعیت ایران باعث نابودی حتی میلیون ها انسان "و انقراض بخش بزرگی از کشور ایران" شود. اسرائیل برای آماده سازی زمینه دورانی که ایران، هسته ای می شود، برد موشک های خود را بلندتر کرده و آنها پر قدرت تر ساخته و بدین ترتیب مراکز مهم جمعیتی شهرهای بزرگ ایران از ناحیه این موشک های اسرائیلی در معرض تهدید واقعی هستند. تنها سخن از موشک های دور پرواز نیست، که این موشک ها به کلاهدک های اتمی هیدروژنی که پر قدرت تر از کلاهدک های تا کنون شناخته شده اتمی هستند، مجهز هستند. بمب های هیدروژنی اسرائیل هر یک تا صد برابر بمب های اتمی که تا کنون جهان شناخته است، قدرت دارد.

با این همه، لابی طرفدار اسرائیل، فعالانه "صنعت تحریم" های فلج کننده و نابودی ایران به راه انداخته است. "لابی طرفدار اسرائیل" مدتی است که طرحی را مطرح ساخته که مطابق آن [اگر اسرائیل ایران را مورد تجاوز نظامی قرار دهد](#)، دولت آمریکا باید به حمایت عملی از اسرائیل برخیزد. البته اگر این طرح تصویب شود، فاتحه ی استقلال آمریکا خوانده شده است، برای این که تصمیم گیری درباره ی مهمترین مساله کشور- یعنی جنگ- را تابع تصمیم یک دولت کوچک خارجی می سازد.

**پنجم- لابی و صنعت تحریم های نابودکننده:** طی چند سال اخیراً تحریم های بسیاری علیه ایران به تصویب رسیده که نه تنها رژیم را در تنگنا قرار داده، بلکه مردم ایران را به شدت مجازات می کند. پیامدهای این گونه تحریم ها اینک خود را آشکار کرده اند. اما این صنعت با سه طرح جدید تا نابودی کامل ایران پیش خواهد رفت.

[مطابق طرح اول](#)، ایران باید از استفاده ی از ذخایر ارزی 100 میلیارد دلاری خود محروم گردد.

[مطابق طرح دوم](#)، گفته می شود که بازار نفت اشباع شده است و می توان کل صادرات نفت ایران را مورد تحریم قرار داد.

**طرح سوم**، سنای آمریکا در حال تصویب طرح "سینگ آسپزخانه" در بیش از 100 صفحه است که تغییر رژیم (Regime Change) در ایران را قانونی سازد. مطابق این طرح، تحریم های اقتصادی در صورتی لغو خواهند شد که "یک حکومت انتخابی دموکراتیک و انتخابی آزادانه" در ایران بر سر کار آید. به تعبیر دیگر، لغو تحریم ها در برابر **تغییر رژیم**.

مطابق این طرح، تحریم های اقتصادی در صورتی برداشته خواهند شد که "حکومت ایران همه ی زندانیان سیاسی را آزاد کرده و به سمت یک نظام انتخابی و آزاد دموکراتیک حرکت کرده و همچنین حقوق همه شهروندان ایران، از جمله زنان و اقلیت ها را محافظت کند". **این طرح** کلیه ی دولت ها و سازمان های بین المللی- به غیر از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول- را در بر می گیرد.

**ششم- حکومت نظامی ایران:** غیر دموکراتیک بودن جمهوری اسلامی، فضا را برای سیاست ها و اقداماتی که به نابودی ایران و ایرانیان منتهی می شوند، مهیا کرده است. هر قدر جمهوری اسلامی بر سرکوب بیفزاید، و هر قدر بتوان چهره ای اهریمنی از آن در جهان به تصویر کشید، بهتر می توان چنین سیاستی را پیش برد.

به همین دلیل هیلاری کلینتون- وزیر خارجه ی قبلی آمریکا- در 15 اپریل 2010 در قطر- بزرگترین حامی مالی و تسلیحاتی نیروهای سلفی منطقه- **اعلام کرد** که جمهوری اسلامی در حال تبدیل به دیکتاتوری نظامی است:

"خانم کلینتون در یک جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاهی در دوحه قطر گفته است: "این طور که ما می بینیم، حکومت ایران، مقام رهبری، ریاست جمهوری و مجلس جاکن می شود و ایران به سوی دیکتاتوری نظامی پیش می رود".

این نوع تصویرسازی ها، زمینه ساز به تصویب رساندن تحریم های فلج کننده و سوریه ای کردن ایران است.

**هفتم- آن چه خامنه ای نمی فهمد:** خامنه ای به خوبی می فهمد که هدف تحریم ها و محاصره ی اقتصادی سرنگونی جمهوری اسلامی است. نشریه ی معتبر فارن افرز دو سال پیش طی مقاله ای این موضوع را تبیین کرده بود. آنان که این تحریم ها را به تصویب می رسانند نیز به خوبی آگاهند که با تصویب هر تحریم جدیدی، خامنه ای خود را مجبور خواهد دید تا فضا را بیشتر و بیشتر ببندد و نیروهای صد در صد مطیع و وفادار به خود را بر سر کار آورد. آنان ایران را به دور باطل تصویب تحریم، افزایش سرکوب، تصویب تحریم جدید، افزایش بیشتر سرکوب؛ انداخته اند.

این همان چیزی است که خامنه ای نمی فهمد. او که همه ی منتقدان و مخالفان را "فریب خورده ی دشمنان" قلمداد می کند، خود بهترین مصداق "آدم ساده لوح فریب خورده ی دشمنان" است. دولت های قدرتمند واقعاً به دنبال گسترش دموکراسی و حقوق بشر نیستند، اگر بودند که مهمترین متحدانشان منحنی ترین رژیم های ضد دموکراسی و حقوق بشر- عربستان سعودی و قطر و بحرین و... که از همه ی رژیم

های موجود منطقه از دموکراسی و حقوق بشر دورترند- نبود. آنان به دنبال کلنگی کردن ایران و تجزیه ی آن- به سود یک دولت خاص- هستند، چون ایران بیش از حد بزرگ است.

مسأله فقط و فقط آمریکا و اسرائیل نیست، عربستان سعودی و قطر هم هستند. کشور کوچک قطر با حدود یک میلیون و 850 هزار نفر جمعیت را در نظر بگیرید که یک سوم آن قطری و بقیه خارجی هستند. امیر قطر دلارهای نفتی را در راه بسط گروه های سلفی در افغانستان و سوریه و... هزینه می کند. به نوشته ی روزنامه ی انگلیسی [فایننشال تایمز](#) قطر طی دو سال گذشته بیش از 3 میلیارد دلار به گروه های سلفی سوریه جهت کلنگی کردن آن کشور کمک کرده است. برای قطر، ایران کشوری بسیار بزرگ است و ده - بیست تکه شدن آن امری بسیار مطلوب است.

آیت الله خامنه ای منتقدان و مخالفان را "مزدوران دشمنان" قلمداد می کند، اما حقیقت این است که جاهلانه به عنوان "مزدور دشمنان" عمل کرده و ایران را به سوی نابودی سوق می دهد. مشکل زمامداران خودکامه این است که واقعیات معارض را یا نمی بینند و یا به گونه ی دیگری تعبیر و تفسیر می کنند. این مشکل در رابطه ی با خامنه ای به نحو بارزی آشکار است. او تحولات آمریکا و اروپا و منطقه ی خاورمیانه را به سود جمهوری اسلامی و خود قلمداد می کند. دولت های آمریکا و اروپایی را در حال سقوط و اضمحلال می بیند. شواهد و قرائن او چیست؟ بحران های اقتصادی، فروپاشی نهاد خانواده و فسق و فجور غربیان.

تحولات منطقه ی خاورمیانه را هم "بیداری اسلامی" علیه آمریکا و اسرائیل قلمداد می کند و نمی خواهد این واقعیت را ببیند که عربستان سعودی، قطر و...، بهار عرب را به جنگ شیعه و سنی در عراق، سوریه، بحرین، لبنان، پاکستان و... تبدیل کرده اند. کجای این جنگ به سود ایران و به زیان آمریکا و اسرائیل است؟ افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و پاکستان و... هر روز را با صدها کشته و زخمی طی می کنند. به گزارش سازمان ملل، فقط در ماه اپریل 2013 در عراق [700 تن](#) بر اثر انفجارهای تروریستی کشته شده اند. این وضعیت عراق پس از گذشت 10 سال از تجاوز نظامی کلنگی کاران به آن کشور است.

خامنه ای نمی فهمد که هدف کلنگی/سوریه ای کردن ایران است تا میلیون ها انسان کشته و زخمی و آواره شوند. آنان آگاهانه کاری می کنند تا خامنه ای را به واکنش هایی برانگیزند که جنگ منطقه به ایران کشیده شود. رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی، مشای، شعله سعیدی، زنان و...؛ در همین انتخابات محدود به خودی ها، از یک سو، و تحمیل سعید جلیلی از دیگر سو، "فرصت گریز از جنگ" را به "فرصت برای جنگ طلبان" تبدیل می سازد.

**هشتم- آنچه هاشمی باید بفهمد:** مهمترین مسأله ی خطیر کنونی، نجات موجودیت ایران و ایرانیان است. تحریم های اقتصادی یاد شده به تنهایی جامعه ی ایران را از درون نابود خواهد ساخت و راه سوریه ای شدن و تجزیه ی ایران را هموار خواهد کرد. اگر این خطر عظیم درک شود، مجموعه ی اقداماتی را ضروری می سازد.

دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی، راه حل مسائل و رفع مشکلات کشور است. اگر دولت محصول آرای آزاد و رضایت اکثریت مردم ایران باشد، چنین دولتی قادر به مذاکره و سازش با دولت هایی است که حقوق قانونی ایران (حق غنی سازی اورانیوم در چارچوب ان پی تی) را هم به رسمیت نمی شناسند. دولت دموکراتیک، تا حدود زیادی دولت شفاف است. دولت غیردموکراتیک حتی وقتی همه ی قوانین و بازرسی های آژانس را می پذیرد، حقوق مردمش به رسمیت شناخته نمی شود. دموکراسی و حقوق بشر حلال مسائل و رافع مشکلات اند.

با قطعی شدن رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی باقی ماندن او در مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری فاقد معنا و تحقیرآمیز است. مهدی کروبی پس از انتخابات سال 1384، طی نامه ی سرگشاده ای به آیت الله خامنه ای، ضمن اعلام وقوع تقلب در انتخابات و مهندسی انتخابات توسط مجتبی خامنه ای، استعفای خود را از مجمع تشخیص مصلحت نظام اعلام کرد و گفت که قصد دارد حزبی تشکیل داده و بیرون از حکومت به فعالیت بپردازد.

اینک نوبت هاشمی رفسنجانی است. او باید طی بیانیه ای توضیح دهد:

الف- چرا کاندیدا شد؟

ب- چه خطراتی کشور را تهدید می کند؟

پ- راه حل های او برای خروج از وضعیت بحرانی و خطرناک کنونی چیست؟

ت- با تشکیل حزب یا جبهه ای فراگیر آن برنامه را تعقیب خواهد کرد.

ث- رد صلاحیت او به منظور محروم کردن میلیون ها تن از اقشار اجتماعی صورت گرفته که اگر از صندوق ها بیرون می آمد، وزن اجتماعی آنها را نشان می داد.

**نهم- نتیجه:** گفتمان هاشمی و اصلاح طلبان در حوزه ی سیاست داخلی و خارجی باید در این فرصت انتخاباتی صریح و شفاف باشد. این امر مقتضای طبیعی "منافع ملی" ایران در شرایط کنونی است. آنان باید نشان دهند که به عنوان نیروهای "ملی" خواهان حفظ تمامیت ارضی ایران و گذار به دموکراسی هستند (رجوع شود به مقاله ی "[کلنگی کردن ایران یا گذار به دموکراسی: مسأله این است](#)"). نجات ایران نیازمند تغییر گفتار و رفتار اساسی است.

صرف اتکا به "تنش زدایی" کفایت نمی کند. تنش زدایی را باید به طور دقیق توضیح داد که نسبت به دو کشور آمریکا و اسرائیل چه معنایی دارد؟ هاشمی باید طی بیانیه ای دقیق و روشن مواضع خود را در دو حوزه ی خارجی و داخلی بیان نماید:

در قلمرو سیاست خارجی حداقل چهار موضوع در الویت قرار دارد:

الف- باید به طور شفاف از مذاکره و رابطه ی دوستانه با آمریکا دفاع کرد.



ب- باید روشن کرد که ما ایرانی هستیم، نه فلسطینی. رویکرد ما به این مسأله ی فلسطین از موضع حقوق بشر و انسانی است، نه نفی "جنایت هولناک هولوکاست" و نفی "موجودیت اسرائیل".

پ- باید در پرونده ی هسته ای از شفافیت تمام عیار در برابر حقوق قانونی ایران دفاع کرد. اثبات غیرنظامی بودن برنامه ی هسته ای در برابر حقوقی که آژانس انرژی هسته ای برای اعضا به رسمیت می شناسد.

ت- باید در مورد سوریه به صراحت تمام از فرایند مسالمت آمیز گذار به دموکراسی و حقوق همه ی اقشار اجتماعی (فارغ از جنسیت و قومیت و مذهب) دفاع شود، نه از رژیم عمیقاً جنایتکار سوریه یا مخالفان خشونت طلبی که دست به جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت زده اند.

در قلمرو داخلی نیز باید به طور شفاف خواستار:

الف- آزادی کلیه ی زندانیان سیاسی و عقیدتی.

ب- آزادی احزاب و تشکل ها و تجمعات.

پ- انتخابات آزاد.

ت- آزادی رسانه ها.

ث- آزادی زنان

ج- و مخالفت با هرگونه تبعیض شد.

موضع صریح ضد تبعیض و نابرابری، راهگشا خواهد بود. اقشار محروم جامعه و طبقه ی کارگر باید مطالبات خود را ببینند که به طور جدی تعقیب می شود. تأکید بر حقوق زنان و حضور جدی آنان در جبهه ی ضد دیکتاتوری، نه تنها حق آنان است، بلکه در جهت معکوس سیمایی است که جنگ طلبان از ایران می سازند. نباید از ترس خامنه ای از اینها عدول کرد، برای نیروهای ملی، "منافع ملی" در اولویت قرار دارد. یک جنبش عظیم اجتماعی دموکراسی خواه ضد خشونت، مانع سوریه ای شدن ایران می شود.

اگر هاشمی رفسنجانی در این راه گام بر ندارد و گفتمان دموکراسی و حقوق بشر و روابط دوستانه با دولت های غربی را به عنوان برنامه هایی که از این به بعد دنبال خواهد کرد، اعلام نکند، معلوم می شود که هنوز عمق خطر را نفهمیده است. دقت کنید، هوشیار باشید، اگر نجیبید، نابودی و تجزیه ی ایران به نام روحانیت شیعی به ثبوت خواهد رسید و آنان مسئول کشته و زخمی و آواره شدن میلیون ها تن به شمار خواهند رفت. نام روحانیت و جمهوری اسلامی فاقد اهمیت است، مهم میلیون ها انسانی است که کشته و زخمی و آواره خواهند شد. جمع کردن بساط ولایت فقیه شرط لازم گذار به دموکراسی است.